

قوام السلطنه و «ایران ما»

مرحوم جهانگیر تفضلی در سالهای آخر عمر یادداشت‌هایی از خاطرات روزگاران زندگی روزنامه نگاری و سیاسی خود (در مقامهای وزارت و سفارت) می‌نوشت. روزی به سراغ من آمد و یکی از آنها را خواند. اما چون گوشه‌نشین پشه کرده بود تن درنداکه به چاپ برسد. اینک آن نوشته را منتشر می‌کنم.

حزب پیکار

در سال ۱۳۲۱ محمدعلی وفای شریعتی که با من دوست بود به من گفت: خسرو اقبال عده‌ای از دوستان خود را جمع کرده و حزبی تشکیل داده است. این عده مثل من دانشجوی حقوق و قاضی دادگستری‌اند و خسرو با آنها هم دانشکده و همکار است. از هرکدام از ما خواسته است که دوستان و آشنایان خود را به حزب دعوت کنیم و من اول ترا در نظر گرفتم. با خویشاوندی نزدیکی که تو با او داری هم تو از همفکری با او خوشحال خواهی شد و هم او از همکاری با تو گمان می‌کنم خوشوقت باشد. هنوز اسم حزب هم بطور قطع معلوم نشده است.

هنگامی که من به دیدن خسرو رفتم محلی را در خیابان لاله‌زار در نظر گرفته بودند که بعدتر روزنامه نبرد و ایران ما هم در آنجا بود. از کسانی که آن روز در آنجا بودند من اسم حسین دها و بخصوص جلال شادمان را بخاطر دارم و برای نخستین بار آنها را می‌دیدم. پس از سخنانی که به میان آوردیم جلال شادمان که بعد از خسرو برجسته‌ترین عضو کمیته مرکزی حزب بود درباره‌ی من گفت: پیشنهاد می‌کنم این جوان بجای من عضو کمیته مرکزی باشد. از آن روز همکاری سیاسی شادمان و خسرو و من شروع شد.

نام حزب را پیکار گذاشتیم. خسرو اقبال با شیخ احمد بهار که روزنامه‌اش هم بهار نام داشت قرار گذاشته بود که آن روزنامه را در اختیار حزب گذارند. از این رو نخستین ارگان حزب پیکار روزنامه بهار بود. اغلب و شاید همه سرمقاله‌های آن نوشته من بود و کسانی که بخواهند درباره‌ی آغاز حزب پیکار مطالعه بیشتری کنند از روی همان سرمقاله‌های روزنامه عقاید و افکار مرا یا ما را در آن روزگاران خواهند دانست. از سران آن حزب، بعد از چندی، فقط جلال شادمان با خسرو مانده بود و من. خسرو اقبال حتی پرده‌های روزنامه را نیز خودش می‌کوبید و همه مخارج روزنامه و محل آن را او می‌پرداخت.

در آن وقت قوام السلطنه نخست‌وزیر بود و خسرو اقبال که تازه به سی سالگی رسیده بود توانست امتیاز نبرد را به نام خود بگیرد و امتیاز ایران ما را برای مخلص و امتیاز داریا را برای حسن ارسنجانی. چون ارسنجانی در آنوقت هنوز سی سال نداشت خسرو برایش کبر سن در دادگستری درست کرد. روزنامه بهار توقیف شد و نبرد پس از آن منتشر گردید. من سردبیر رسمی آن بودم و از آن روز نام سردبیر که من بودم در روزنامه منتشر می‌شد و برای نخستین بار مخلص هم سری از زیر آب آسوده‌گرگمنامی درآوردم.

روزنامه نبرد در روز ۱۳ عید به پیشنهاد محمود برادرم شماره مخصوصی منتشر کرد و چون روز ۱۳ نوروز با آوریل مصادف است ما هم به تقلید از روزنامه‌های اروپا و «دروغ آوریل» قرار شد دروغی بنویسیم. اما بجای یک دروغ تمام مطالب روزنامه دروغ بود و پس از نیم ساعت شماره‌های



قوام السلطنه چند روز پیش از درگذشت و فرزندش حسین قوام



قوام السلطنه و وثوق الدوله هنگام ورود وثوق الدوله به تهران (۱۳۲۶)

آن تمام شد و گمان می‌کنم دو سه بار چاپ شد. در این روزنامه حسن ارسنجانی و اسمعیل پوروالی و محمود تفضلی که در بهار و نبرد و بعدها در ایران ما از عوامل بسیار مؤثر بودند مطالبی نوشته بودند، برای نمونه: ارسنجانی مطالب مفصلی نوشت که ایران چگونه تقسیم شده است* و از آن به بعد دروغ سیزده را برخی روزنامه‌های دیگر هم تقلید کردند.

گروه نویسندگان نبرد و ایران ما

نویسندگان مؤثر نبرد و ایران ما- در ایران مای روزانه، نه هفتگی- حسن ارسنجانی و اسمعیل پوروالی و محمود تفضلی بودند. ترجمه‌های جواد فاضل از نهج البلاغه هم شهرتی یافت. داود نوروزی نیز از نویسندگان خوب یکی از نویسندگان ایران ما بود، فریدون توللی با اینکه عضو حزب توده بود اشعار و آثار خود را در ایران ما منتشر می‌ساخت.

هریک از ما نام مستعاری داشتیم. محمود تفضلی به نام «گرسنه» مقاله می‌نوشت. او انقلابی و چپی و تند و گزنده بود. اسمعیل پوروالی که نام مستعارش «بامشاد» بود نوشته‌هایش به عنوان «با من به مجلس بیایید» شیرین و جالب و از عوامل پیشرفت روزنامه‌های بهار و نبرد و ایران ما بود. حسن ارسنجانی سلسله مقالاتی به نام «دکتر داریا» می‌نوشت که با همه جوانی حسن، بسیار پخته و موجب پیشرفت نبرد ایران ما بود. مخلص اشعارش را به نام «آسمان» در گوشه‌ای از صفحه‌های وسط روزنامه چاپ می‌زد. سرمقاله‌ها تا وقتی که من بودم نوشته من بود و اگر علاوه بر سرمقاله چیزی می‌نوشتیم «مازیار» امضا می‌کردم.

از اوائل شهریور ۱۳۲۲ که خسرو اقبال و من در بند یا اسارت ارتش بریتانیا گرفتار آمدیم روزنامه ایران ما بوسیله اسمعیل پوروالی و محمود تفضلی و جلال شادمان و رضا آذرخشی اداره می‌شد. در آن وقت حسن مهري و رضا آذرخشی هم جزء کمیته مرکزی حزب شده بودند. قسمت عمده کار روزنامه بوسیله اسمعیل پوروالی و محمود تفضلی اداره می‌شد. اسمعیل پوروالی سردبیر ایران ما بود و طبعاً کار و بار روزنامه بیشتر با او بود.

ایران مای هفتگی

باید یادآوری کنم که در ایران مای دوره هفتگی هیچ یک از این عزیزان دخالتی نداشتند. در این دوران ایران ما مدتی با سردبیری ناصر خدایار اداره می‌شد و مهدی اخوان ثالث (امید) و هوشنگ ابتهاج (سایه) و نادر نادرپور در قسمتهای ادبی آن یاریهای مؤثر می‌دادند. دوران کوتاهی هم، یعنی از وقتی که من مأمور سرپرستی در اروپا شدم مدیریت روزنامه هفتگی با دکتر تقی تفضلی برادرم بود و سردبیری آن با نصرالله شیفته. در این دوران روزنامه به اروپا فرستاده می‌شد و بیشتر برای دانشجویان بود. در داخل ایران و سیاست ایران دخالت چندانی نداشت. در دوران رونق ایران مای هفتگی، ابوالحسن ورزی و غلامعلی توسلی و رسول پرویزی و ارسلان خلعت‌بری نیز جزء نویسندگان بی‌مزد و منت آن بودند. در ایران مای روزانه دو بار من از روزنامه دور ماندم. دفعه اول که مدت نه ماه بود و من چهار ماه

* اگر اشتباه نکنم یکی از دروغهای هجنانگیز برای آن روزگار ناآرامی این بود که «دیشب فوام السلطنه نخست‌وزیر مرده» (۱۱).

را در بازداشت یا اسارت ارتش انگلیس و بقیه را در اسارت ارتش سرخ بدم روزنامه ایران ما بوسیله محمود تفضلی و اسمعیل پوروالی اداره می‌شد که بنظر من بسیار خوب بود. چون خسرو از بازداشت انگلیسها زودتر از من آزاد شد و ارتش سرخ با وی کاری نداشت امور مالی و پایه و مایه انتشار ایران ما را فراهم می‌آورد.

بار دوم از دوره مسافرت من با قوام السلطنه به مسکو و از آنجا به اروپا آغاز شد و نزدیک به دو سال مرا از ایران مای روزانه دور کرد. پست هوائی به پاریس از تهران هر پانزده روز یکبار می‌آمد و ماهی یکی دو بار شماره‌های آن را برای من می‌فرستادند. در این مدت، سیاستی را که ایران ما تعقیب می‌کرد با نظر سیاسی من هماهنگی نداشت. بعد شرح آن را خواهم نوشت.

سفر مسکو با قوام السلطنه

در مسافرت تاریخی، و به نظر مخلص مهم قوام السلطنه چون چند نفری از همراهان به تفصیل مقاله‌ها و خاطره‌هایی در آن باره نوشته‌اند لزومی ندارد که نام همراهان را جز آنچه با نوشته‌ام ارتباط دارد به میان آورم. گذشته از همراهان اقتصادی و سیاسی سه روزنامه نویس هم بودند: عمیدی نوری مدیر روزنامه داد و عباس مسعودی مدیر اطلاعات. از ایران ما قرار بود خسرو اقبال برود، که در حقیقت مدیر آن به معنای کامل مدیریت، در آن روزگاران می‌بود. اما دو سه روز پیش از حرکت قوام السلطنه قرار بر آن شد که من بروم چون به معنای قانونی من مدیر ایران ما بودم. خسرو با اینکه خود را آماده سفر کرده بود و مقدار قابل ملاحظه‌ای دلار هم خریده بود نه تنها از این تغییر ناراحت نشد بلکه دلارهای خود را به رایگان به من داد.

در مسکو برای قوام السلطنه ویلائی در نظر گرفتند که برای چرچیل ساخته بودند. سایر همراهان در هتل ناسیونال که درهای قسمتی از آن رو به کاخهای کرملین باز می‌شد بسر می‌بردیم، منظره آن در آن وقت که زمستان و برف بود بسیار زیبا بود.

عبدالحسین نیکپور و جواد عامری و دکتر رضازاده شفق و گاهی سلمان اسدی، ناهار و شام را اغلب به ویلای قوام السلطنه می‌رفتند. دیگران در همان هتل می‌ماندیم. چون ایران ما و داد از روزنامه‌های چپی بودند اغلب همراهان قوام السلطنه ترجیح می‌دادند ما در مشورتها و مذاکرات سیاسی راه نیابیم. من برخلاف سایر همسفران، دو سه روز اول به ویلای قوام السلطنه هم نمی‌رفتم.

برای هر یک از ما یک راهنما و اتومبیل جداگانه در نظر گرفته بودند. روز دوم یا سوم مولوتف وزیر خارجه همه ما را به چای عصرانه دعوت کرده بود. من دیرتر از دیگران رفتم. در سالون اول، اسمیرنوف (که سفیر کبیر اتحاد جماهیر شوروی، در هنگام اشغال ایران بود) را دیدم و به سراغ او رفتم. او با زبان فرانسوی آشنائی کافی داشت. خواستم پیغام سپهبد امیر احمدی را به او بدهم. اولین سخنی که با وی درباره سپهبد نامبرده به میان آوردیم دست مرا گرفت و به کنار میز برد و به پذیرایی پرداخت و حاضر نشد کلمه‌ای درباره سپهبد احمدی یا مطالب مربوط به ایران بگوید یا بشنود. مرتب از خوراکیها و آشامیدنیها سخن گفت.

سخنان مولوتف

وارد سالن دوم که شدم قوام السلطنه و مولوتف و سایر همراهان را دیدم. به گوشه‌ای رفتم و به دیوار تکیه کردم. پس از دو سه دقیقه قوام السلطنه مرا دید، یا به او گفتند که من آمده‌ام. در هر صورت

به من اشاره کرد که پیش او بروم، زیرا قوام السلطنه طبق رسوم سایر همراهان را به مولوتف معرفی کرده بود و آنوقت من نبودم و می‌بایست همه ما بوسیله رئیس هیئت معرفی می‌شدیم. خلاصه ما هم معرفی کرد. مولوتف گفت او را می‌شناسم که نویسنده ایران ما و مدیر آن است. تعریفی از من و روزنامه ایران ما کرد، من مهم نبودم که مرا بشناسد. حتماً طبق معمول در همان روز مهمانی شرح حال همه ما را به یقین دیده بود.

برای من بستنی آوردند و در آن وسط گیر کردم، زیرا صحبت مولوتف درباره ایران ما بود که بستنی آوردند.

قوام السلطنه به میز بزرگ خوراکیها تکیه کرده بود و بوسیله مترجم بامولوتف صحبت می‌کرد. در کنار آنها حمید سیاح و جواد عامری و دکتر رضازاده شفق ایستاده بودند. سیاح که زبان روسی را مثل فارسی، بلکه بهتر می‌دانست مطلبی به روسی به مولوتف گفت. بجای اینکه مولوتف جواب به او بدهد رو به مترجم کرد و جواب او را داد و مترجم به فارسی برای سیاح گفت. منظورم این است که مولوتف جز با روسی‌داناها جز بوسیله مترجم صحبت نمی‌کرد. من در قسمت مهم صحبت‌های مولوتف و قوام السلطنه در کنار آنها بودم و نیکپور هم در همان نزدیکیها به دیوار تکیه کرده بود.

پس از پایان این مهمانی و هنگامی که به هتل رسیدیم نیکپور به من گفت بیا یک قهوه در سالن هتل بخوریم. می‌خواهم نظر ترا درباره مذاکرات امشب قوام و مولوتف بدانم. سخنان من خلاصه‌اش این بود که من تعجب کردم ازین که قوام السلطنه از مذاکرات مولوتف اظهار خوشوقتی کرد. مطالب مهم این بود که:

مولوتف گفت «ما منافع مشترک اقتصادی با ایران داریم که باید آن را حفظ کنیم» و به نظر من مقصودش این است که نفت شمال ایران را می‌خواهند. مطلب دیگر این بود که گفت «ملتها را دیگر پس از این جنگ نمی‌توان مثل گذشته نگاه داشت» که به نظر من مقصودش متوجه آذربایجان بود- که کار عصیان پیشه‌وری ادامه یابد. مطلب مهم دیگر این بود که ما باید دولت شما را تقویت کنیم زیرا مخالفین شما مثل سید ضیاءالدین خلیلی قوی هستند و در همه جا حتی در ارتش نفوذ دارند و از این سخن به نظر من مقصودش این است که: نیروی نظامی شوروی در ایران باقی بماند.

نیکپور گفت من هم تقریباً همین چیزها را استنباط کردم. هنگامی که مولوتف نام سید ضیاءالدین را برد جواد عامری آمد جلوتر و رو به مترجم گفت:

اگر در آن طرف سید ضیاءالدین هست در این طرف هم ما هستیم.

عصر روز بعد اکبرخان، پیشخدمت شخصی و مخصوص قوام السلطنه به هتل تلفن کرد که «حضرت اشرف فرموده‌اند که شما ساعت هشت صبح فردا به اینجا بیائید». همان وقتی که قوام السلطنه خواسته بود به آنجا رفته. قوام السلطنه با لباس شیک خود بر روی تخت‌خواب نشسته بود و پس از سخنی چند محبت‌آمیز درباره پدرم (با پدر من و پدر خسرو هنگامی که والی خراسان بود دوست نزدیک بود) گفت مطالبی که شما استنباط کرده‌اید و نیکپور برای من گفت درست است.

چون در آغاز عصیان پیشه‌وری و تشکیل مجلس شورای آذربایجان، چند روزنامه نویس که مخلص هم یکی از آنان بود به دعوت پیشه‌وری به تبریز رفته بودیم اطلاعات و نظر خود را در آن باره برای قوام گفتیم، قوام السلطنه گفت پیشه‌وری بزرگترین خائنی است که در ایران دیده‌ام و من امیدوارم بتوانم ایران را از شر این خائن نجات دهم.

من آن روز از قوام السلطنه اجازه خواستم پس از یکی دو هفته که در روسیه می‌مانم به پاریس بروم. از همان تهران و پیش از عزیمت به مسکو قرار بود من پس از مراجعت قوام السلطنه و هیئت ایرانی دو سه هفته در آنجا بمانم. این قرار با سفارت شوروی در تهران هم گذاشته بود. * از آن

روز قرار شد من همه روزه نزد قوام السلطنه بروم و می‌رفتم.

تخلیه ایران از قشون خارجی

روزی که قرار بود نیروهای نظامی انگلستان و امریکا و شوروی ایران را ترک کنند، امریکا و انگلستان آغاز به تخلیه ایران کردند، اما ارتش سرخ باقی ماند. کاردار سفارت انگلستان برای دادن این خبر نزد قوام السلطنه آمد و گزارش داد. قوام با معطل کردن چندین دقیقه او را پذیرفت. پس از رفتن کاردار قوام السلطنه نیکپور و عامری و مرا احضار کرد. سخنان کاردار، یعنی اعتراض امریکا و انگلستان به شوروی را گفت و اضافه کرد مظفر فیروز ما را در جریان نگذاشته است، به من دستور داد به خبرنگاران خارجی بگویم که دولت قوام السلطنه قبل از امریکا و انگلستان به دولت شوروی اعتراض کرده است. مخبرین امریکائی اغلب به همان ویلای قوام می‌آمدند و من این گزارش را در آن روز به خبرنگار یونایتد پرس که خوشبختانه بقدر کافی فرانسه می‌دانست گفتم و با اشتیاق آن را شنید.

برای تنظیم اعتراض‌نامه، عامری و نیکپور و سیاح با قوام السلطنه صحبت می‌کردند. با اینکه پیرنظر به عنوان کفیل وزارت خارجه همراه بود و روسی هم می‌دانست قوام السلطنه مطالب سیاسی خود را با نیکپور و عامری بیشتر به میان می‌گذاشت و مشورت می‌کرد. در این گونه کارها در روزهای آخر مسافرت، حتی با مخلص نیز بیش از پیرنظر به سخن می‌پرداخت.

قوام السلطنه و شعرخوانی

قوام السلطنه در آن روزهایی که من در ویلای او بودم وقتی بیکار می‌شد بیشتر دکتر شفق و مخلص را به اطاق خود می‌پذیرفت و سخن از شعر و شاعران به میان می‌آمد. قوام السلطنه با شعر و ادب آشنائی زیادی داشت و دست کم از مخلص که لیسانسیه ادبیات و در سال اول دکتری بودم، خیلی بیشتر با شعر و ادب مأنوس بود.

روزی از مخلص خواست شعری از ادیب نیشابوری برایش بخوانم و من دو سه قطعه از شعرهای او را خواندم. روز دیگری فرمود اگر از صید علی خان درجزی شعری به خاطر داری بخوان و من مستزادی را که از آن خان به خاطر داشتم با آب و تاب، که مثلاً شعر مهمی است، خواندم. قوام السلطنه گفت این که چیزی نبود. قوام خود دو سه بیت از او خواند که در هر صورت از مستزاد او انصافاً بهتر بود و سبک آن هم صددرصد خراسانی. شایسته یادآوری است که صیدعلی خان درجزی خانی از خانهای مشهور و فؤدال مانند خراسان بود و بازگشت شعرای ما به شعر خراسانی دست کم در خراسان مدیون وی است. ادیب نیشابوری هم برکشیده و در حمایت او بود.

مهمانی استالین

دو سه روز مانده به پایان کار هیئت ایرانی، از نیکپور شنیدم که قوام السلطنه در ملاقات آخرش به مولوتوف به صورت قهر گفته است من به ایران بازمی‌گردم اما استالین شخصاً از قوام السلطنه دعوت کرده است که مهمان شام روز بعد باشد. قوام السلطنه پذیرفته است بشرط آنکه تمام هیئت ایرانی هم دعوت شوند. سرانجام همه به شام استالین دعوت شدیم. این مهمانی در داخل کرملین و در قصر ایوان مخوف بود که ظاهراً استالین هم در آنجا زندگی می‌کرد. درب کرملین که جایگاه کاخهای تزارها بود

بر روی مردم در آن روزگاران بسته بود تا جائی که هنگام ورود ما به کرملین اتومبیل قوام السلطنه و همه ما را با چراغهای قوه‌ای قوی بازرسی کردند.

وارد کاخ مجللی شدیم که پله‌های آن با فرشهای زیبا پوشیده بود. در دو طرف پله‌ها تابلوهای نقاشی قدیمی و بزرگ مجللی بود. سالن اولی که وارد شدیم سالن بسیار عظیمی بود که از صندلی‌های آن معلوم بود محل اجتماعهای بزرگ بود. پس از این سالن وارد سالنی شدیم که میز پذیرایی شام آماده شده بود. از آنجا گذشتیم و وارد اطاق نسبتاً کوچکی شدیم که میزهای چند نفری در آن بود. بعد معلوم شد که آن اطاق برای قهوه و پذیرایی بعد از شام آماده شده است.

همه، در کنار قوام السلطنه به خط ایستادیم تا سروکله استالین از آن سالن ناهارخوری پیدا شد. میگویان و مارشال بودینی و مولوتف در دنبال او بودند. پس از معرفی هریک از ما به استالین، به سوی میز شام رفتیم. نزدیک به چهل نفر از ژنرالها به همراه سادچیکف - که در آن شب به عنوان سفير آینده شوروی، در ایران به قوام السلطنه معرفی شد حضور داشتند. در دو طرف میز شام مولوتف و استالین روبروی هم نشسته بودند. قوام السلطنه در دست راست استالین و عامری در دست چپ او نشسته بودند. مترجم در کنار قوام السلطنه نشست.

همین قدر که هرکس به جای خویش نشست مولوتف از جای خود برخاست و پس از چند جمله‌ای البته با احترام کامل گیللاس خود را به سلامتی قوام نوشید. ما هم بلند شدیم. بعد از چند لحظه باز مولوتف برخاست و به سلامتی یکی از اعضای هیئت چند کلمه‌ای می‌گفت و گیللاس خود را می‌نوشید. خلاصه این کار را برای هریک از ما می‌کرد و ما هم بلند می‌شدیم و می‌نشستیم. پس از پایان این کردار و گفتار مولوتف، قوام السلطنه از جای خود برخاست و گفت من از طرف همه همراهانم و خودم از آقای مولوتف سپاسگزاری می‌کنم اما بجاست بگویم که این محبت امشب آقای مولوتف تاکنون در مذاکرات سیاسی من و ایشان مشهود نیفتاد و من این محبت گرم ایشان را چنین تعبیر می‌کنم که چون در روبروی ژنرالیم استالین نشسته‌اند انعکاس محبت ژنرالیم است در ایشان.

در اینجا شایسته یادآوری است که عامری و دکتر شفق نطقی «ادبی سیاسی» برای قوام السلطنه نوشته بودند ولی قوام السلطنه یک کلمه از آن را نگفت، تا استالین به پا خاست و گفت رفیق مولوتف چرا سخنی از شاه ایران نگفتی. رفیق استالین فقط شامپانی می‌خورد و اقلادو بطری شامپانی خورد. مرتب سیگار می‌کشید (سیگار مشتی‌ک دار که ته آن را می‌جوید). بعد به سلامتی هریک از ژنرالهای خود گیللاس را برمی‌داشت و آن مارشال یا ژنرال وقتی نام خود را می‌شنید می‌آمد در کنار استالین و سپس شانه خود را به شانه استالین می‌گذاشت و گیللاس خود را به گیللاس او میزد و می‌نوشید. استالین پس از خوردن هر گیللاسی ته گیللاس خود را به سر بطری مشروب می‌زد.

تعیین روش سیاسی روزنامه بوسیله قوام السلطنه

وقتی برای اجازه خدا حافظی خدمت قوام السلطنه رسیدم، مرا تنها احضار کرده بود. مطالبی در آن روز به من گفتم که به اختصار در اینجا می‌آورم.

«کاغذی به خسرو اقبال و نویسندگان ایران ما بنویسد که در هر صورت از پیشه‌وری حمایت نکنند و اگر دولت هم با پیشه‌وری مدارا کرد ایران ما از دولت در این باره انتقاد کند. البته به آنها بنویسد که من این مطلب را گفته‌ام».

پس دو نامه لاک و مهر کرده برای خسرو و محمود نوشتم و به تفصیل مطلب را نوشتم. در آن

روزها روزنامه روزانه ایران ما هنوز رنگ ناسیونالیستی تند داشت. در کمیته مرکزی حزب پیکار حسن مهری و رضا آذرخشی تمایل زیاد به چپ داشتند. محمود تفضلی که در غیاب من در حقیقت و در عمل مدیر روزنامه ایران ما بود نیز مانند آن چپ رو بود. خسرو اقبال و جلال شادمان در اقلیت بودند. به این ترتیب محمود به نامه من توجهی نکرد. وقتی دکتر کشاورز در دولت قوام السلطنه وزیر فرهنگ شد محمود و خلیل ملکی اداره انتشارات وزارت فرهنگ را به عهده گرفتند.

در آن وقت پست هوائی برای پاریس ماهی دوبار بود و بعد از یک ماه شماره‌های روزنامه به من رسید. روزنامه با نظر من و خواهش‌هایم از محمود هماهنگ نبود. اما از نظر روزنامه‌نگاری خوب بود تا آنجا قدرت یافته بود که وقتی قوام وزرای توده‌ای خود را کنار گذاشته بود، در ائتلافی که حزب ایران با حزب توده کرد ایران ما در آن ائتلاف که بر ضد قوام السلطنه بود همانند یک حزب، پایه سوم آن ائتلاف گردید.

پس از برگشت اروپا از جمله گله‌هایی که از محمود کردم گفتم چرا با حزب توده ائتلاف کردید؟ گفت که تو خودت به اسمعیل و من گفته بودی در غیابت هر سیاستی که مهندس غلامعلی فریور و اللهیار صالح در پیش گرفتند با آنها همفکری کنیم. ما هم با آن آقایان همکاری کردیم. راست می‌گفت، من این مطلب را به او و اسمعیل گفته بودم.

تقاضای توقیف روزنامه

در همان ایامی که وزرای توده‌ای در دولت قوام بودند و ایران ما پیش از روزنامه‌های حزب توده چپ روی می‌کرد یا دست کم چنین به نظر من می‌رسید نامه‌ای به قوام السلطنه نوشتم که چون فعلاً بیمارم و به این زودی به ایران نخواهم آمد و نظر من با روش ایران ما هماهنگ نیست اگر دستور توقیف آن را تا مراجعت من بدهند نه تنها ناراضی نخواهم شد بلکه سپاسگزار خواهم بود. این نامه را بوسیله مورخ‌الدوله برای قوام السلطنه فرستاده بودم ولی نه تنها به دست قوام نرسید بلکه به اطلاع یکی از سفیران رسید و او گفته بود آن را به اطلاع محمود تفضلی برسانند و رسیده بود.

پس از چند هفته در ایران ما خبری چاپ شد که چند نفر را در وزارت فرهنگ برکنار کرده‌اند. اسم مخلص هم در همان روزنامه‌ای که در بالای آن اسم مخلص به عنوان صاحب امتیاز و مدیر روزنامه بود، در میان آن عده بود.

قوام السلطنه که از این کار مطلع شده بود، در مدت اقامت من در پاریس که بیش از یک سالی بود، یک بار چهارهزار و بار دیگر شش هزار فرانک سویس که چندین برابر حقوق من می‌شد برایم فرستاد و هنگامی که به ایران برگشتم مرا برای عضویت هیئت مدیره شیلات در نظر گرفتند ولی با دخالت هژیر، قوام السلطنه مرا به سمت بازرس دولت در بانک صنعتی و معدنی آن وقت منصوب کرد. در آن زمان دکتر علی امینی در آنجا رئیس بود و به من ماهی دو هزار و پانصد تومان با تومیل و شوهر هم دادند و البته این باعث تعجب همه شده بود که به مدیر ایران ما، که با حزب توده ائتلاف کرده است، چند روز پس از برگشت وی از اروپا، چنین پستی بدهند. شایسته یادآوری است که در آن زمان وزرا رسماً هزار تومان حقوق ماهیانه داشتند.

مصاحبه در پاریس

قضیه‌ای دیگر را که مرتبط به همان دوره است در اینجا یادآور می‌شوم و آن اینکه من در مصاحبه

مطبوعاتی که در پاریس به کمک امیرعباس هویدا انجام دادم، از اعتراض قوام السلطنه به باقی ماندن ارتش سرخ، تخلیه ایران از ارتشهای انگلستان و امریکا و خلاصه عهدشکنی شوروی در این باره، سخنانی به میان آورده بودم.

روز بعد از مصاحبه در پاریس، عتیقه‌چی که تاجر فرش معتبری بود و آن وقت نماینده حزب توده ایران در پاریس و حزب کمونیست فرانسه، به من تلفن کرد که چند نفر از نویسندگان «اومانیته» که نماینده مجلس فرانسه هم هستند می‌خواهند با من ملاقات کنند. همان روز عصر آقایان پیش من آمدند. نیکلا شانول یا نقولا شاولی - مهمترین روزنامه‌نویس چپ آن دوران در کشورهای عرب - که خود از سران احزاب کمونیست کشورهای عرب بود نیز همراه این آقایان بود. عتیقه‌چی چند سال بعد از همکاری با حزب توده ایران و حزب کمونیست فرانسه خود را جدا ساخت.

یکی از این آقایان چنین آغاز به سخن کرد که ما از مدیر روزنامه مترقی ایران ما انتظار نداشتیم چنین مصاحبه‌ای بکند. زیرا ارتش سرخ در ایران باقی مانده است که مصالح و منافع ملی مردم ایران را در برابر تجاوزات کشورهای استعماری، که در ایران خیلی نفوذ دارند، حفظ کند. گفتم فرض کنید در کشور آلمان یک حکومت مارکسیستی وجود داشته باشد و سربازان آلمانی به فرانسه بیایند و در فرانسه بمانند و بخواهند منافع فرانسه را در برابر انگلستان که ارتش هم از فرانسه رفته است حفظ کنند شماخوشتان خواهد آمد؟
به من گفتند شما زیادی ناسیونالیست هستید.

